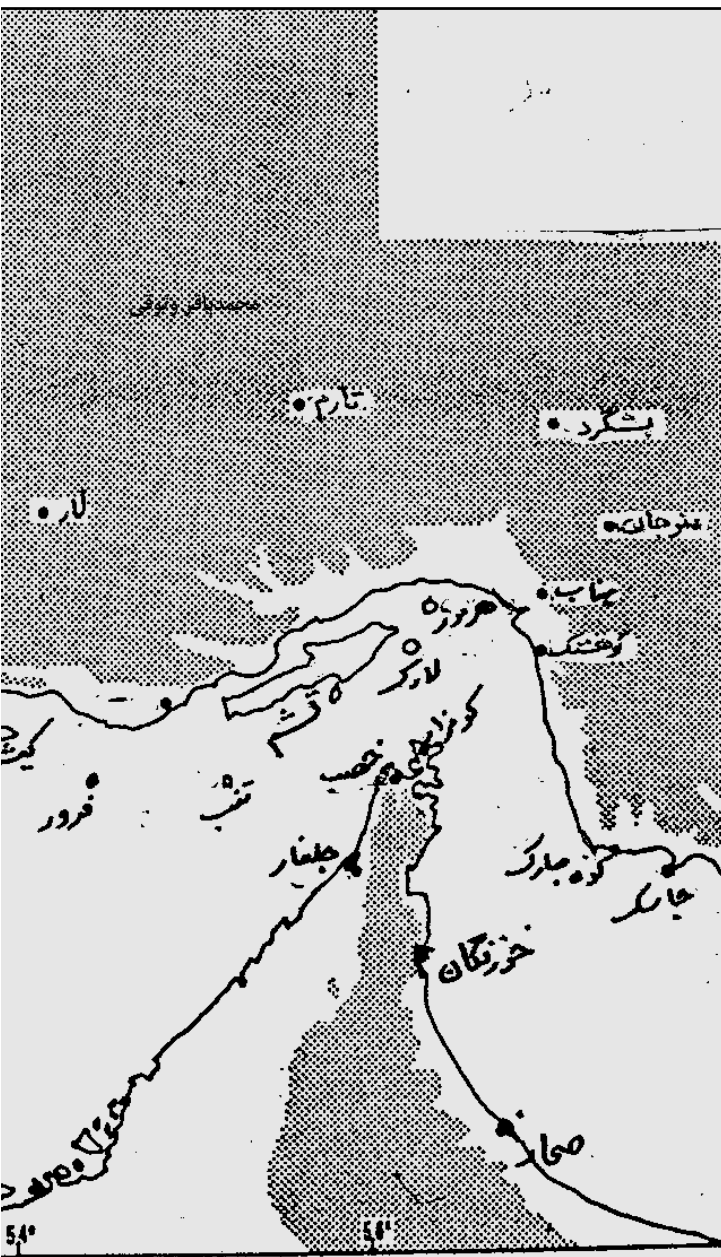


شاهنامه تورانشاهی

سندی از تحولات خلیج فارس
دوران مغول تا صفویه از قرن
هفتم تا یازدهم هجری



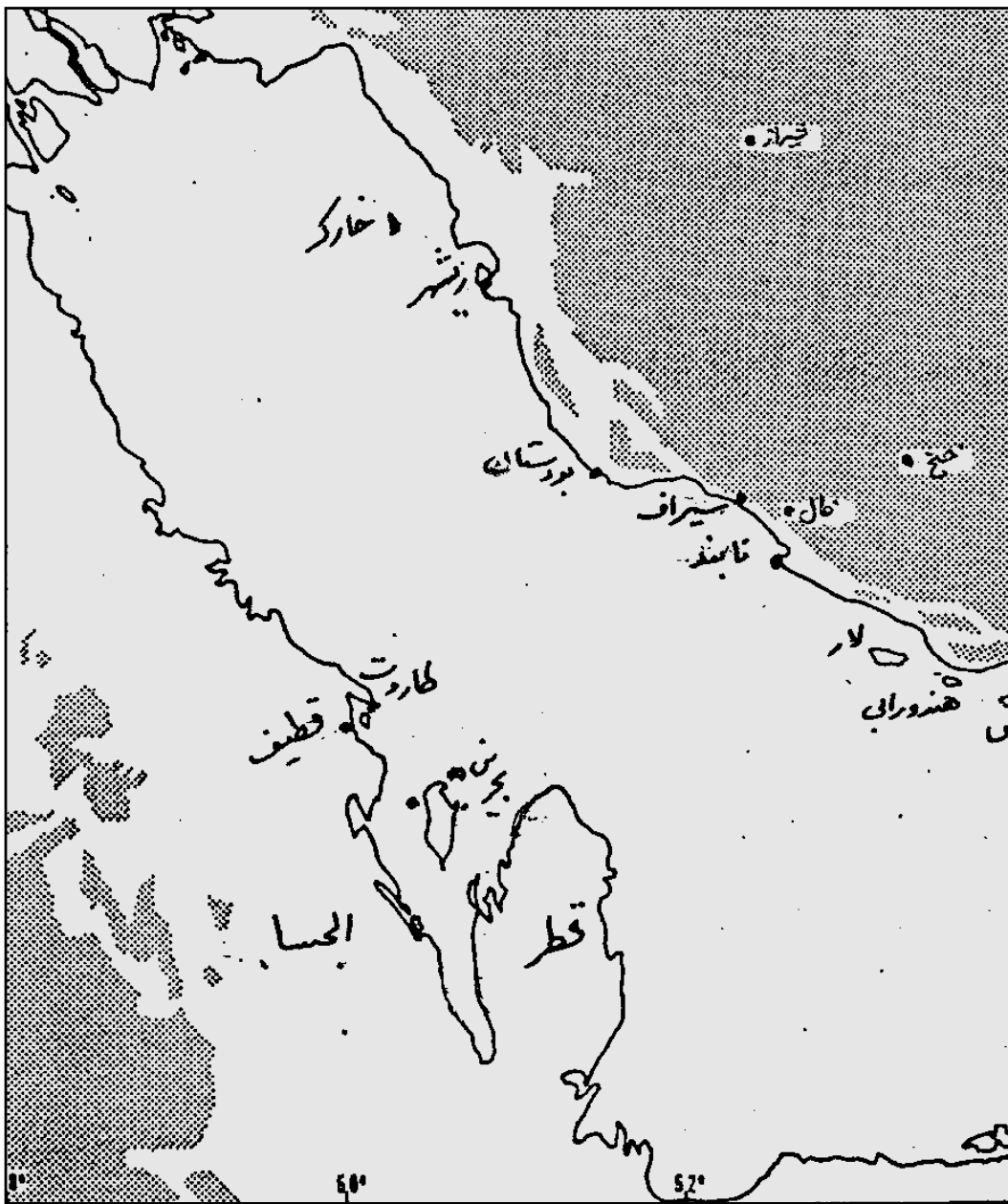
● دکتر محمد باقر وثوقی
عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

تجاری این منطقه مهم به شمار می‌رود. نویسنده این کتاب تورانشاه بن قطب‌الدین تهمتن^۱ پادشاه هرموز بین سال‌های ۷۴۷ تا ۷۷۹ هجری است. این کتاب طبق مرسوم عموم تواریخ اسلامی از حضرت آدم شروع گردیده تا دوره معاصر نویسنده ادامه می‌یابد. از جمله فصلی منحصر درباره تاریخ هرموز یعنی مملکت اجدادی نویسنده داشته که از ابتدای تاسیس سلطنت هرموز تا حوادث سالهای پایانی قرن هشتم را شامل می‌شده است. این اثر تنها نوشته مستقل درباره تاریخ هرموز به شمار می‌رود. اصل این کتاب در دست نیست فقط ترجمه خلاصه شده‌ای از آن به زبان پرتغالی نوشته پدروتکشیرا و کاسپار داکروز به ما رسیده است.

آگاهی ما از زندگانی پدروتکشیرا بسیار اندک و در حد برداشته‌هایی از خلال نوشته‌های خود اوست.^۲ او از یهودیان ساکن لیسبون بوده، بر اساس

فعالیت‌های دریائی و تجارت نواحی خلیج فارس امر ناشناخته‌ای نیست، با وجود این هنوز از این بررسی‌ها نتایجی که لازم است گرفته نشده است. به همین اندازه اطلاع و آگاهی ما از فعالیت‌های ایرانیان در حوزه اقیانوس هند و شرق دور به قدر کافی نیست. جهت رفع این نقیصه ناگزیر بایستی عرصه تحقیق و پژوهش خود را بر محورهای اصلی تجارت منطقه بویژه در محدوده اقیانوس هند، دریای سرخ و مناطق مهمی از ایران و از آن جمله فارس، کرمان و عراق متمرکز سازیم و نوشته‌های جزئی بررسی نشده را شناسایی کرده آنها را معرفی کنیم.

یکی از اسناد مهم تاریخ روابط سیاسی و اقتصادی خلیج فارس طی قرون هشتم تا پانزدهم هجری، همانا شاهنامه تورانشاهی است که از معدود منابع دست اول پیرامون فعالیت دریایی و



یکی از اسناد مهم تاریخ روابط سیاسی و اقتصادی خلیج فارس طی قرون هشتم تا پانزدهم هجری، همانا شاهنامه تورانشاهی است

نویسنده این کتاب، تورانشاه بن قطب‌الدین تهمتن، پادشاه هرموز بین سال‌های ۷۴۷ تا ۷۷۹ هجری است

ایران» و ضمیمه چهارم «گزارش شرح وقایع پادشاهان هرموز» نامیده شده‌اند. ضمیمه اول تا سوم از پدرو تکشیرا است، که در آن به طور کلی ضمن ترجمه شاهنامه اثر تورانشاه درباره وضعیت عمومی تجارت هرموز و اقیانوس هند مطالب مفیدی در بر دارد. از آنجایی که خلاصه شرح تکشیرا درباره ملوک هرموز توسط علامه قزوینی تحقیق و ترجمه گردیده که در جلد نهم یادداشت‌های آن مرحوم به چاپ رسیده است، از بررسی این بخش خودداری کرده‌ایم. اما ضمیمه چهارم که تحت عنوان «گزارش شرح وقایع پادشاهان هرموز» است و در این کتاب به چاپ رسیده در واقع ترجمه انگلیسی از نوشته کاسپار داکروز کشیش پرتغالی است که در حدود سال ۹۷۳ قمری به مدت سه سال در هرموز اقامت داشته و ترجمه مختصری از شاهنامه تورانشاهی به زبان

بصره رفت، و راه حلب را در پیش گرفت و از طریق دریا به ونیز رفته و نهایتاً در شهر «آنور» بلژیک کتاب خود را درباره ملوک فارس و هرموز به سال ۱۶۱۰ میلادی به چاپ رسانید.^۴ این کتاب در سال ۱۹۰۱ میلادی به کوشش ویلیام. ج. سینکلر به انگلیسی ترجمه و منتشر گردید. ترجمه انگلیسی شامل یک مقدمه به قلم دونالد فرگوسن است که سرگذشت کوتاهی از تکشیرا و مقاله‌ای پیرامون اولین مسافران انگلیسی و هلندی به شرق را در بر دارد. بخش دوم کتاب شامل چهار ضمیمه می‌باشد که با عنوان عمومی سفرنامه پدرو تکشیرا آمده است. ضمیمه اول آن «روایت کوتاهی از منشا پادشاهان هرموز» نام دارد که همان ترجمه کتاب شاهنامه تورانشاهی است ضمیمه دوم «مختصری درباره پادشاهان ایران»، و ضمیمه سوم «گزارشی پیرامون مهمترین ایالت‌های

اظهاراتش می‌توان دریافت که چندان پایبند به دین خود نبوده و تمایلات مسیحی داشته است. او علت مسافرتش از اروپا به آسیا را ذکر نکرده، اما از بعضی اشاراتش چنین استنباط می‌شود که در سال ۱۵۸۶ میلادی با ناوگان‌های پرتغالی، لیسبون را به طرف شرق ترک گفته و تا سال ۱۵۹۳ میلادی / ۱۰۰۱ قمری در هند اقامت گزیده و از آن پس تا سال ۱۵۹۷ میلادی / ۱۰۰۶ قمری در هرموز به سر برده است. تکشیرا بیشتر اوقات خود را در هرموز صرف تحقیق و فراگیری زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران کرده است.^۵ او چنان شیفته تاریخ ایران شد که تلخیصی از روضه الصفا را ترجمه کرد و پس از آن با دستیابی به نسخه اصلی شاهنامه اثر تورانشاه به تلخیص و ترجمه آن مبادرت ورزید. او طی اقامتش در شرق یک بار دیگر در سال ۱۶۰۴ میلادی / ۱۰۱۲ قمری به هرموز بازگشت و از طریق خشکی به

این اثر تنها نوشته مستقل درباره تاریخ هرموز به شمار می‌رود. اصل این کتاب در دست نیست فقط ترجمه خلاصه شده‌ای از آن به زبان پرتغالی نوشته پدرو تکشیرا و کاسپارداکروز به ما رسیده است

پرتغالی از خود بر جای گذاشته است. به این ترتیب ما به دو ترجمه از شاهنامه دسترسی داریم، که اولی روایت مفصل تکشیرا و دومی روایت مختصر و کوتاه کاسپارداکروز است. از زندگانی کاسپارداکروز اطلاع چندانی در دست نیست، اما می‌دانیم که او کشیشی از فرقه (دومینیکن) بوده و به مدت سه سال در هرموز اقامت داشته است. ترجمه او از شاهنامه تورانشاهی بسیار مختصر است و در بخشی از آن راجع به تجارت هرموز و وضعیت مناطق شهری آن مطالب دست اولی آمده است که در دیگر منابع کمتر به چشم می‌خورد.

در یک بررسی اجمالی می‌توان گفت که نوشته‌های کاسپارداکروز به دلیل اینکه خود او شاهد دوره‌های از تحولات اجتماعی خلیج فارس بوده، از اهمیت بسزایی برخوردار است. او ضمن ترجمه متن شاهنامه به تحلیل عوامل و علل درگیری‌ها، کشمکش‌ها و افول و عروج نقاط شهری در خلیج فارس پرداخته که تحلیل‌های او در مورد دلایل افول «کیش» و جایگزینی «هرموز» با دیگر منابع تاریخی مطابقت کامل دارد.

از آنجائی که متن اصلی شاهنامه به دست ما نرسیده، نمی‌توان قضاوت کرد که داکروز تا چه میزان در ترجمه آن امانت‌دار بوده است، اما مقایسه متن او و ترجمه تکشیرا تناقضات اندکی را نشان می‌دهد که بیانگر اعمال سلیقه در جرح و تعدیل متن شاهنامه است. جهت روشن‌تر شدن این تناقضات در بخش ترجمه فارسی متن سعی خواهیم کرد که گفته‌های هر دو را با هم مقایسه و اختلاف

و تشابه آن را نشان دهیم. از آنجا که مشکل بزرگ یک محقق در بر خورد با متون به زبان پرتغالی عدم ضبط صحیح اسامی می‌باشد، در سفرنامه تکشیرا و نوشته کاسپارداکروز نیز این مشکل به چشم می‌خورد. هر دو نویسنده اسامی را با تغییرات آوایی و هجایی زیادی ثبت و ضبط کرده‌اند به گونه‌ای که محقق تنها از طریق مطابقت آن با دیگر منابع می‌تواند به صورت واقعی نام‌ها پی ببرد. اوین معتقد است که نویسندگان پرتغالی اگر چه زبان فارسی را به خوبی تکلم می‌کرده‌اند، اما قادر به خواندن و نوشتن صحیح آن نبوده‌اند، از این رو بسیاری از اسامی را با تغییرات آوایی ضبط کرده‌اند.^۱ از طرفی ویژگی‌های آوایی و هجایی زبان پرتغالی را نیز در برگردان اسامی دخالت داده‌اند. به هر حال هر چند متون پرتغالی یکی از منابع اساسی مطالعه تجارت دریائی اقیانوس هند و خلیج فارس بشمار می‌رود، متأسفانه بخش بزرگی از این متون تاکنون به فارسی منتشر نشده یا اساساً معرفی نگردیده‌اند.

جامعه فرهنگی فارسی زبان، شناسایی قسمت‌هایی از این منابع را مدیون تلاش‌های عباس اقبال^۲، علامه قزوینی^۳ و جهانگیر قائم مقامی^۴ است، که سهم سومی بیش از دیگران است. با همه این تلاش‌ها هنوز قسمت بزرگی از مطالعات و تحقیقات پرتغالی‌ها درباره خلیج فارس ناشناخته مانده است. از این رو آگاهی ما از تحولات خلیج فارس در دوره مورد بحث هنوز ناکافی بوده و نتایج لازم را از آن نگرفته‌ایم. امید است که پژوهش‌گران ایرانی ضمن پی بردن به اهمیت واقعی این اسناد، تلاشی بیش از پیش را در جهت معرفی آن به خرج داده و مؤسسات تحقیقاتی داخلی شرایط لازم را برای محققین و علاقه‌مندان به منظور شناساندن این منابع به وجود آورند.

به منظور آشنائی با متون پرتغالی و نحوه نگرش آنها به موضوع ایران و مسائل آن، در این بخش، ترجمه کامل روایت کاسپارداکروز از شاهنامه تورانشاهی را آورده‌ایم. لازم به ذکر است که ترجمه فارسی از روایت انگلیسی متن اصلی صورت پذیرفته و در صورت لزوم جهت تبیین هر چه بیشتر موضوعات آن توضیحات لازم در ارجاعات ذکر شده است.

«شاهنامه تورانشاهی»

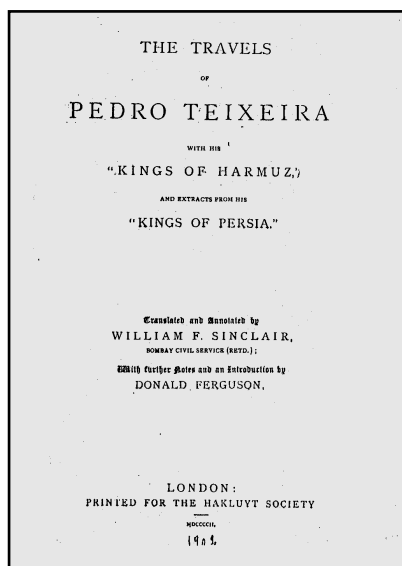
ترجمه: کاسپارداکروز، سیاح پرتغالی

هنگامی که پادشاه محمد در عمان، محلی واقع در نواحی مرکزی امارات ساحلی عربی حکمفرمایی میکرد، در آغاز حکومتش تصمیم گرفت که قلمرو پادشاهی خویش را گسترش داده و بر شهرتش بیافزاید، او فرماندهان برجسته خویش را احضار کرد و در جلسه‌ای به آنان گفت که نواحی حوزه ساحلی خلیج فارس متعلق به اجداد او بوده و به خاطر بی‌توجهی تعدادی از آنان این نواحی را از دست داده‌اند، سپس آنجا خالی از سکنه شده و ویران گشته^۱، و او تصمیم دارد شخصاً همراه با فرماندهان ارشد خود و تعداد معینی از مردم به آنجا برود تا چند شهر در آنجا بنا کنند، چرا که آنجا به خاطر داشتن زمین خوب و مناسب برای او سودآور خواهد بود. بنابر این قلمرو پادشاهی و شهرتش افزایش پیدا می‌کند و به خاطر اداره حکومتش آنجا را ترک خواهد کرد تا پسر بزرگترش^۲ در آن نواحی حکومت کند. به نظر تمام اعضای جلسه تصمیمی بسیار خوب و مناسب بود و بنابر این همه موافقت کردند و پادشاه فوراً دستور داد تا سپاهی بزرگ گرد آورند.

تعداد زیادی از فرماندهان ارشد همراه وی بودند که آنها از «عمان» عازم «قلهات»^۳ محلی نزدیک آن دریا شدند. او و همراهانش تصمیم گرفتند تا در آن بندر شهری بنا کنند. به این علت که آنجا مکان مناسبی برای آنان بود تا با کشتی‌هایی که از آن مسیر عبور میکردند تجارت کنند، بنابر این پسرش با تعدادی از مردم در آنجا ماند تا تصمیم پدر و اعضای حکومت را به انجام برساند، آن شهر در طول گذشت زمان چنان رونقی پیدا کرد که امروزه از ویرانه‌های آنجا پیدا است که شهر «قلهات» یکی از شهرهای بسیار بزرگ و با عظمت بوده است. پادشاه محمد پس از آنکه دستورات لازم جهت اداره سرزمین‌های عربی و از آن جمله «قلهات» را صادر کرد بر کشتی سوار شد و اشخاصی که برای همراهی خویش انتخاب کرده بود با تعداد زیادی کشتی که او دستور داده بود مهیا شوند را با خود همراه ساخت. آن‌ها عازم سواحل فارس گشتند، سپس وارد «دماغه جاسک» شدند؛ محلی در نزدیکی هرمز و در فاصله ۳۰ لیگی^۴ از «تنگه هرموز». وقتی که او «جاسک» و موقعیت آنجا را از نزدیک دید آنجا را برای اسکان مناسب ندید. بنابراین سفر خویش را در تنگه در طول ساحل ادامه داد تا اینکه در ناحیه‌ای که آنان

در یک بررسی اجمالی می توان گفت که نوشته های کاسپارداکروز به دلیل این که خود او شاهد دوره ای از تحولات اجتماعی خلیج فارس بوده، از اهمیت بسزایی برخوردار است

به منظور آشنایی با متون پرتغالی و نحوه نگرش آنها به موضوع ایران و مسایل آن، در این مقاله، ترجمه کامل روایت کاسپارداکروز از شاهنامه تورانشاهی را آورده ایم



آنجا را «هرموز» نامیدند، رسیدند، هرموز در نزدیکی دو محل به نامهای «مغستان»^{۱۳} و «ابراهیمی»^{۱۴} واقع شده که آن دو محل را «کوهستک»^{۱۵} می نامیدند ولی مجدداً آنجا را به نام هرموز می شناسند.

پادشاه و همراهانش که جزیره هرموز را مناسب حال خویش دیدند تصمیم گرفتند تا در آنجا مستقر شوند و اقامتگاه خویش را در آنجا بنا کنند، و فوراً در آنجا خانه هایی بنا کردند و آنجا را گسترش دادند و چون این پادشاه بسیار آزادی خواه و اصلاح طلب بود و نسبت به مردم فقیر و کشاورزان مهربانی و مساعدت داشت و غریبه ها را مورد توجه خویش قرار میداد، همه کسانی که او را می شناختند وی را دوست داشتند.

آوازه خوبی ها و شرافت او به تمام نواحی اطراف رسید و مردمان زیادی برای ادامه زندگی تحت حمایت و حاکمیت او به آنجا می آمدند. و بدین دلیل بود که در مدت زمان کوتاهی این شهر جدید بسیار مشهور گشت. شهرت خوبی ها و شرافت او به تمام پادشاهان تنگه یعنی نواحی فارس و نواحی اعراب رسید و همگی آنان با ارسال هدایای بسیار نفیس در صدد این بودند که توجه او را به سوی خویش جلب کنند و نشان دهند که داشتن چنین همسایه ای برای کشورشان افتخار بسیار بزرگی است.

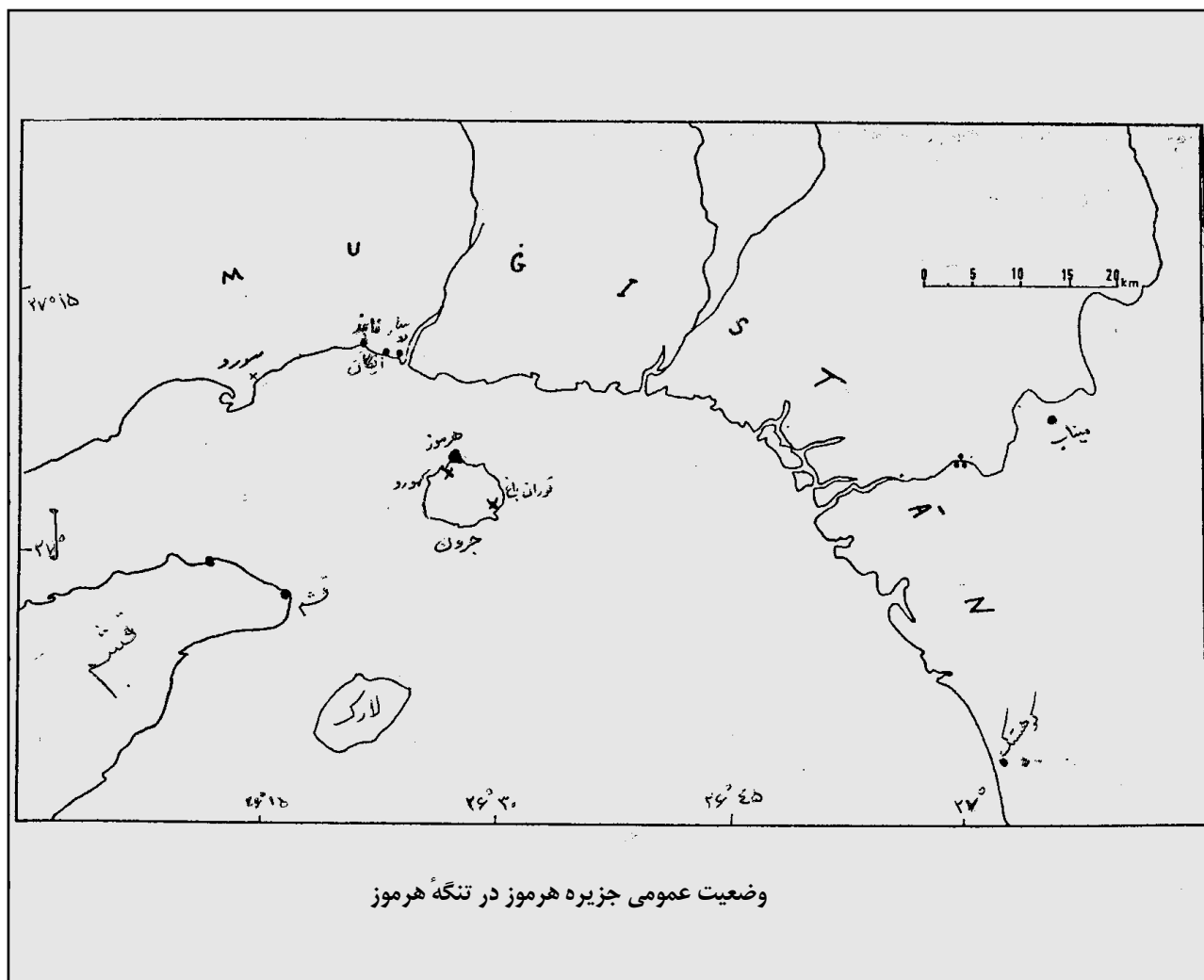
این پادشاه که خود را در این کشور موفق و همسایگان و مردمان زیادی را طرفدار خویش دید به منظور اینکه علاقه مردم را بیشتر نسبت به خود جلب کند دستور داد تا سکه ضرب کنند چرا که در هرموز سکه وجود نداشت، بدین ترتیب علاقه و دل بستگی مردم به او بسیار زیاد شد و همزمان با آن کشورش رونق بسیار زیادی پیدا کرد. بخاطر این امتیازی که او برای تمام نواحی آن کشور به ارمغان آورده بود (یعنی ضرب سکه)، پادشاه محمد را «مردم کوپ» نامیدند یعنی کسی که سکه ضرب کرد.^{۱۶} پس از اینکه شهر «هرموز» در ساحل فارس بنا شد و جمعیت زیادی در آنجا ساکن شدند و دارایی های آنجا زیاد شد و رونق پیدا کرد، پادشاه به فرماندهان ارشد خود دستور داد که به نواحی

نرود. و نیز اینکه وقتی پادشاهی به ده نسل میرسید نام گذاری را مجدداً از نو شروع میکردند یعنی ده پادشاه بعد از اولین مجموعه ده پادشاهی اول نام پادشاهان قبلی را انتخاب میکردند. بنابر این اولین پادشاه نام پایه گذار پادشاهی را بر می گزید و بدین ترتیب ادامه پیدا میکرد تا انتخاب ده نام کامل میشد.^{۱۷} این ترتیب به مدت چند سال و بطور درست حفظ شد پس از آن این رسم از میان رفت، زیرا تعدادی به خاطر طمع در حکومت کردن، دیگران را به قتل میرساندند و تعدادی که توسط دیگران کور میشدند همچنان مایل بودند که حکومت را در دست داشته باشند. اما نکته مهم و قابل توجه در مورد این پادشاهی این است که علیرغم اینکه تعدادی از پادشاهان با ظلم و ستم حکومت کردند و پادشاهان بر حق را به قتل رساندند هرگز تا به امروز هیچ کسی خارج از سلسله سلطنتی خودشان نبوده است.^{۱۸} تنها در یک مورد پادشاه «هرموز» که در ساحل فارس قرار دارد وقتی مرد فرزندی برای جانشینی از خود بر جای نگذاشته بود وزیر^{۱۹} پادشاهی خود را شخصاً اعلام کرد.

در این وقت داماد پادشاه متوفی که برادرزاده پادشاه نیز بود بدستور عمومی خویش با لشکری بزرگ برای جنگ به شهر «کیش» رفته بود. وقتی او خبر مرگ عمومی خویش را شنید و دانست که وزیر خود را پادشاه خوانده فوراً نیروهای خویش را از محاصره «کیش» فرا خواند و با تمام قوا عازم «هرموز» شد. با ورودش به آنجا مردم با ابراز علاقه و شادمانی بسیار از او استقبال کردند. چرا که آنان از داشتن پادشاهی که عضو خانواده سلطنتی نبود بسیار ناراضی و غمگین بودند، و بدین ترتیب با جشن و سرور بسیار زیاد پادشاهی برادرزاده پادشاه متوفی را اعلام و تایید کردند. او فوراً دستور داد تا وزیر که خود را پادشاه خوانده بود و تمام طرفدارانش را گردن بزنند.

پس از اینکه رشته توالی نسل ها در پادشاهی به هم خورد، دیگر حکومت چندان خوبی در نظام پادشاهی پا نگرفت. اوضاع و احوال هرموز رونق

(مغستان) برونند و مناطقی را که به نظرشان بسیار مناسب بود بگیرند تا اوضاع آن مناطق را بهبود بخشند و با ساختن چند شهر برای غواصان و مردمان، ایشان را در آنجا ساکن نمایند. این کار صورت گرفت. هر منطقه ای که به نظرشان خوب و مناسب بود را انتخاب کردند وضع آنجا را بهبود بخشیدند و مردمانی در آنجا ساکن شدند، هر فرمانده ای که خود منطقه ای را اشغال کرده بود نام خویش را بر آن نهاد^{۲۰} و بدین ترتیب هر منطقه آنجا نامی مربوط به خود داشت همچنان که اکنون نیز مشاهده میشود. و چون پادشاهانی که پس از محمد به حکومت رسیدند قدرتمند و در حکومت کردن مقتدر بودند با حکومت موفقشان آن نواحی را همچنان پر رونق نگه داشتند و نیز بر جمعیت و شکوه آنجا افزوده شد. و پسرانشان که پس از آنان سلطنت را به ارث میبردند نیز چنین بودند، آنچنان که پدرانشان در طول زندگی به آنان اطمینان پیدا می کردند و حکومت و پادشاهی را به آنان واگذار میکردند. چرا که آنان در زمان کهنولت از حکومت کردن خسته می شدند. و این رسمی شد در میان پادشاهان بدین منظور که خاطره اجدادشان از بین



وضعیت عمومی جزیره هرموز در تنگه هرموز

نیافت و حتی رو به زوال رفت، طوری که پادشاهان قدرت قبل را نداشتند تا دشمنان خود را دفع کنند. جنگ در میان پادشاهان همجوار افزایش پیدا کرد و اتفاق دیگر این بود که پادشاه «کرمان» در منطقه‌ای تقریباً دور از نواحی فارس با تعداد زیادی نیرو و کاملاً مجهز در برابر هرموز و به منظور ویرانی آنجا مهیا شد.^{۲۲} پادشاه امیر بهالدین ایاز سیفین^{۲۳} که در آن زمان در هرموز حکمفرمایی می‌کرد جرات مقابله در برابر حملات و قدرت پادشاه «کرمان» را نداشت، بنابراین با تعداد زیادی از مردم بر کشتی سوار شدند و آنجا را ترک کردند و خودشان را به جزیره «قشم»^{۲۴} که نزدیک جزیره «هرمز» بود رساندند. وی بعد از اینکه چند ماهی در آنجا بود فکر کرد که آنجا برایش جای امنی نیست، چرا که به نظر او قشم مکانی نسبتاً بزرگ بود و نمی‌توانست از خود دفاع کند،

بنابراین او همراه با مردمش به جزیره‌ای که ما امروزه آنرا هرموز می‌نامیم رفتند زیرا آنجا راحتتر و مطمئن‌تر بود و بهتر می‌توانست از خود در برابر دشمنان دفاع کند.

این جزیره قبلاً خالی از سکنه بود به جز چند نفر ماهیگیر فقیر (کسی آنجا نبود). آنان آنجا را «جرون»^{۲۵-۲۶} به معنی «جنگل» نامیدند. زیرا تمام جزیره مثل این بود که از نمک ساخته شده و خاک آنجا کاملاً از نمک اشباع شده بود زیرا چند نهر در آنجا جریان داشت که از ارتفاعات تپه‌ای شکل از وسط جزیره سرچشمه می‌گرفتند همگی آب شور داشتند و در کنار نهرها نمک‌هایی به سفیدی برف جمع می‌شد که برای عبور از نهر می‌بایست از روی نمکها گذشت.^{۲۷} در قله ارتفاعات نیز نمک‌های زیادی بود که کشتی‌هایی که عازم هند بودند آنها را

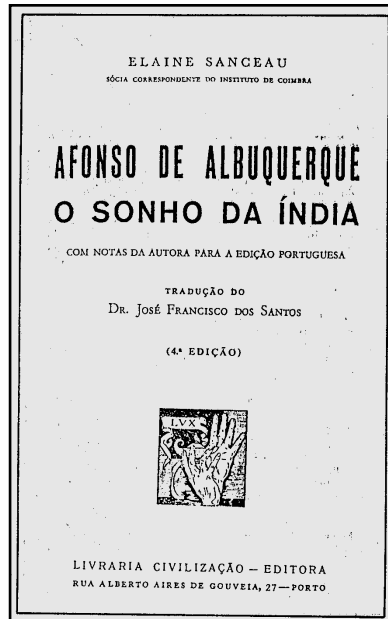
به عنوان وزنه تعادل به کار می‌بردند. با وجود این در خاک آنجا دسته گیاهان پست جنگلی و چند گونه درخت عناب می‌رویدند که میوه‌های به خصوصی میداد که پرتغالیها به آنها «سیب کوچک» می‌گفتند^{۲۸}، البته چندان مناسب برای خوردن نبود و اینگونه درختان تنها با آب باران زنده بودند. از اینرو چون طبیعت جزیره بی‌حاصل بود و به جز مواردی که ذکر شد تولیدات و محصولاتی نداشت که این هم به خاطر وجود آب شور در آنجا بود آنها آنجا را «جرون» نامیدند. بعلاوه به خاطر خالی از سکنه بودن در گذشته آنجا کوچکتر، و تقریباً مناسبتر از حال بود، زیرا حتی هنوز مردم آنجا مکان‌هایی را نشان می‌دهند که قبلاً دریا بوده و امروزه به خشکی تبدیل شده است.^{۲۹} با این اوضاع پادشاه میربهاءالدین در آن جزیره

در یک بررسی اجمالی می‌توان گفت که نوشته‌های کاسپارداکروز به دلیل این که خود او شاهد دوره‌ای از تحولات اجتماعی خلیج فارس بوده، از اهمیت بسزایی برخوردار است

به منظور آشنایی با متون پرتغالی و نحوه نگرش آنها به موضوع ایران و مسایل آن، در این مقاله، ترجمه کامل روایت کاسپارداکروز از شاهنامه تورانشاهی را آورده‌ایم

قبل نظیر حملات پادشاهان هرموز آنان را تهدید می‌کرد حاکم کیش برای پادشاه فارس، یعنی پادشاه «شیراز» (که حتی امروزه نیز حکومت مستقلی است) و تحت سلطه او بود نامه‌ای به این مضمون نوشت که با تمام امکانات بدون درنگ با سپاهی بزرگ تصمیم دارد شهر پر رونق جرون را ویران کند، زیرا اگر او این کار را نکند کیش، حکومت و دارایی و تجارت خود را از دست خواهد داد، همچنانکه این شهر تازه بنا شده در جرون موجب محرومیت آنجا شده است. پادشاه شیراز هیچ اعتنایی به این نامه نکرد و چنین وانمود کرد که هر چند آنجا رونق داشته باشد هروقت بخواهد از بین بردن آنجا برای او مشکل نیست.

با وجود این حاکم کیش که می‌دید تاخیر به ضرر او است و برای او خطر آفرین است مجدداً برای پادشاه «شیراز» پیکی فرستاد و از او خواست که به هیچ‌وجه در حل مشکل آنجا تامل نکند چرا که خطر بزرگی به دنبال خواهد داشت. و برای اینکه به او بفهماند که چقدر سرعت عمل در این مورد لازم است از استعاره‌ای بدین مضمون استفاده کرد، چون تاخیر جایز نیست اگر لازم است که سر خود را بشوید آنرا فراموش کرده و برای این کار عجله کند. پادشاه شیراز فوراً نیروهای خویش را گردآورد و به طرف جزیره «کیش» حرکت کرد و در آنجا قایق‌هایی که «طراده»^{۳۱} نام داشت را آماده کرد و با نیروهای خود با آن قایق‌ها عازم جزیره «هنگام» شد که دو لیگ از هرمز فاصله داشت. در آنجا هرموز به او حمله کرد و با او به نبرد پرداخت، او را شکست داد و با این شکست هرچند شکست کاملی نبود.^{۳۲} او برای پادشاه هرموز پیشنهادی فرستاد که تمام گنجینه‌های خود و اجدادش را به وی تسلیم خواهد کرد به شرطی که پادشاه هرموز از آنجا برود و او را در صلح و آرامش رها کند و اگر او مایل به این کار نیست آنقدر با آتش و شمشیر با او جنگ خواهد کرد تا به طور کامل نابود شود. پادشاه هرموز در جواب این سخن پاسخ داد که چطور فردی با اصل و نسب بسیار پایین که از نسل بازرگانان و تجار است جرات کرده چنین پیشنهادی به پادشاهی بدهد که از نسل پادشاهان قدیمی است و در «عمان» همیشه



پررونق بود پادشاهان اکثراً با ساکنین جزیره «کیش» در جنگ بودند، و اغلب با سپاهیان بزرگ با آنان به نبرد می‌پرداختند. تعداد زیادی کشته می‌شدند و زخمی‌های زیادی برجا می‌ماند. حاکم کیش در اثر بدرفتاری پادشاه هرموز تصمیم گرفت با او قرارداد صلحی امضاء کند و خود را خراجگزار وی سازد. قرارداد، امضاء و تایید شد. تا زمانی که پادشاهان هرموز در سرزمین اصلی فارس موفق و کارآمد بودند اهالی «کیش» به آنان باج و خراج پرداخت می‌کردند. ولی زمانی که آن پادشاهان از نظر قدرت ضعیف شدند و در حکومتشان بی‌نظمی بوجود آمد آنان باج و خراج پرداخت نمی‌کردند و چون پس از اینکه پادشاهان هرموز از سرزمین اصلی خویش به جزیره‌ای که بعدها آنجا را هرمز نامیدند رفتند و به رونق بخشیدن به شهر و ساختن ساختمان‌های عظیم و باشکوه ادامه دادند.

در همان زمان کشتی‌هایی که از «هند» عازم «کیش» بودند در جزیره «هرمز» پهلو می‌گرفتند بدین سان جزیره «کیش» کم‌کم رونق خود را از دست میداد. و دلیل دوم اینکه بخاطر پرداخت نکردن باج و خراج و احتمال شورش و نافرمانی از سوی اهالی «کیش» و ترس اینکه اتفاقات بدتر از

از کشتی فرود آمد و تصمیم گرفت که در آنجا ساکن شود، خانه‌هایی برای خویش و مردمانش بنا کرد تا در آن زندگی کنند و با رفت و آمد به کشورهای اطراف از عهده زندگی در آنجا برآیند.

به علاوه چون هنگامی که پادشاه «کرمان» به قلمرو حکومت خویش مراجعت کرد آنان به «هرمز» بازگشتند تا مالکیت زمینهایی که قبلاً داشتند را از آن خویش سازند و در آن زراعت کنند و نیز چون شهری که در جزیره «جرون» بنا کرده بودند رونق بسیار یافت و آنان آنجا را مرکز پادشاهی خویش کردند، پادشاهان بعد از او آنجا را «هرمز» نامیدند که به یادبود سرزمین اصلی‌شان نامگذاری شد که توسط پادشاه «کرمان» ویران شده بود.

بایستی خاطر نشان کرد که در این «تنگه هرموز» یعنی حدود چند لیگ دورتر از هرموز جزیره‌ای بود به نام «کیش» که در آن زمان‌ها شهری بسیار باشکوه و ثروتمند بود، به طوری که خاطره آن همچنان تا به امروز در میان کشورهای منطقه به یاد مانده است و اگر چه امروزه جزیره خالی از سکنه است ولی هنوز بقایای ساختمان‌های قدیمی که در آنجا بوده مشاهده می‌شود. این جزیره و شهر آن بسیار ثروتمند، پرجمعیت و پررونق بوده است زیرا کشتی‌های زیادی که همگی از تمام قسمت‌های هند می‌آمدند از آنجا می‌گذشتند. این کشتی‌ها اکثراً کالاهایی بسیار گران و با کیفیت بسیار عالی داشتند و به سبب تجمع زیاد مردمی که از فارس و نواحی اعراب بدانجا می‌آمدند، تا اجناس فروشی که از هند به آنجا می‌آوردند بخرند و نیز کالاهای بسیار خوبی را که با خود آورده بودند را با آن اجناس معاوضه کنند یا با پول فروش کالاهای خود چیزهای مورد نیاز خود را که از هند بدانجا می‌آمد بخرند.

از این رو آن جزیره و شهر رونق بسیار زیاد داشت. بدین ترتیب تمام دارایی‌هایی که هرموز در حال حاضر دارد و تمام تجارت‌های کنونی همگی در آن زمان در جزیره کیش وجود داشت و از آنجایی که قبلاً متذکر شدم آن جزیره هرموز نامیده شد و خالی از سکنه می‌باشد. در زمانی که «هرمز» در سرزمین اصلی فارس

ما به دو ترجمه از شاهنامه تورانشاهی دسترسی داریم، که اولی روایت مفصل تکشیرا و دومی روایت مختصر و کوتاه کاسپارداکروز است

نجیب‌زاده‌هایی صاحب منصب بوده‌اند و تا زمان اشغال جزیره‌ای که هرموز نامیده شد آنان همچنان والامقام بوده‌اند و او نیز تصمیم ندارد در میان اجدادش بی‌لیاقت باشد. بنابراین از هیچ چیز ترس و واهمه‌ای ندارد.

وقتی پادشاه شیراز متوجه شد که به او اهانت شده به «کیش» بازگشت، خود و نیروهایش تجدید قوا کردند و با تعداد بیشتری کشتی و سپاهی بزرگتر برای حمله به «هرموز» بازگشتند^{۴۲}، و چون پادشاه شیراز می‌ترسید که با پادشاه هرموز نبرد کند بسیار زیرکانه تصمیم به مذاکره با او گرفت و با حيله‌گری او را اسیر کرد و دست بسته او را به جزیره کیش فرستاد و خودش برای محاصره جزیره هرموز عازم آنجا شد، ولی فرد دیگری در آنجا مستقر شده بود و آن شخصی بود که به سفارش و توصیه پادشاه زندانی شده انتخاب شده بود.

محاصره هفت ماه به طول انجامید سپس پادشاه شیراز که دید نمی‌تواند هرموز را بگیرد و فصل زمستان نیز در راه بود و سفر دریایی برای امنیت جانی او خطر داشت با این تصمیم که سال بعد بار دیگر به هرموز حمله خواهد کرد به کیش بازگشت. (پادشاه شیراز) شش ماه بعد در حالی که پادشاه هرمز را در اسارت خویش داشت به آنجا بازگشت، ولی در حین سفر دریایی دچار طوفان شد و (این) باعث شد که کشتی‌هایش در هم شکسته شود و گروهی از کشتی‌هایش نابود کردند.^{۴۳} اتفاقی که در این آشفتگی افتاد این بود که قایقی که پادشاه هرموز در آن بود در ساحل هرمز کناره گرفت، در آنجا پادشاه چندان مایل نبود که از او استقبال گرمی کند، او پس از چند روزی اقامت در هرموز به کوهستک که قبلاً هرموز نام داشت رفت. چند روز پس از این واقعه، شخصی که در آن وقت بجای پادشاه هرموز در آنجا حکومت میکرد لازم دانست که به گروهی از دزدان دریایی که در محلی زندگی میکردند که امروزه «نخل تقی»^{۴۴} نام دارد حمله کند. پادشاه واقعی هرموز که در «کوهستک» بود وقتی از این خبر مطلع شد به هرموز رفت و مردم آنجا، چون قبل، از پادشاه خود با شادمانی و احترام بسیار استقبال کردند.

او تا زمان مرگش در آنجا با صلح و آرامش حکمفرمائی کرد.^{۴۵} پادشاه شیراز (نیز) دیگر وسوسه نشد که دوباره شانس خود را امتحان کند و از حکومت کناره‌گیری کرد و از حمله به هرموز صرف نظر کرد. پادشاه هرموز چون می‌دانست تمام بدبختی‌ها و گرفتاری‌های او از جانب وزیر کیش بود، با لشکری بزرگ برای حمله به او مهیا گشت و به مدت چند روز او را محاصره کرد ولی نتوانست بر او غلبه کند. چون زمستان فرا رسید به هرموز بازگشت. سال بعد به آنجا بازگشت، او را دستگیر و «کیش» را غارت کرد و خود وزیری انتخاب نمود و چند نفر را در آنجا گماشت. وزیر شکست خورده تصمیم به فرار گرفت و با قایقی به جزیره «بحرین»^{۴۶} گریخت، با کمک وزیر «بحرین» تجدید قوا کرد، نیروئی گرد آورد و به «کیش» بازگشت و زیرکانه با وزیری که پادشاه هرموز در آنجا گماشته بود تا از آنجا دفاع کند به مذاکره پرداخت و وی را دستگیر کرد چشمان او را از حدقه در آورد و حکومت خود را مستحکم نمود.^{۴۷}

اما «توران شاه»^{۴۸} که موفق شد به تخت پادشاهی هرموز دست پیدا کند^{۴۹}. یعنی کسی که این وقایع نامه را به رشته تحریر در آورده است و کما پیش در حدود سیصد سال پیش حکمرانی میکرد. آنجا را (کیش) تحت حکومت خویش در آورد. و از آن زمان تا کنون آنجا تحت الحمایه پادشاهی هرموز باقی ماند و پس از آن «توران شاه» جزیره «بحرین» را بخاطر مجازات کمکی که به وزیر قبلی «کیش» کرده بود تحت تسلط خویش در آورد. و بدین ترتیب پادشاهان هرموز همچنان موفق بودند زیرا تمام جزایر این تنگه و تمام مناطق ساحل اعراب تا منطقه «لحسا»^{۴۴}، «قطیف»^{۴۵} و همچنین دیگر نواحی ساحلی فارس را تحت سیطره و حکومت خویش داشتند طوری که قلمرویی بسیار بزرگ، غنی و ثروتمند بوجود آورده بودند به ویژه اینکه تجارت جزیره کیش به طور کامل به جزیره‌ای که امروزه هرموز می‌نامیم منتقل شده بود. از اینرو بناهای کیش بطور کامل ویران گشت و ثروتش را از دست داد و آنجا پس از اینکه مدتهای زیادی منطقه مهمی در میان آن نواحی بود به طور کامل خالی از سکنه

شد. هرموز که زمانی جزیره‌ای خالی از سکنه و لم یزرع بود و کوهی از نمک در آنجا وجود داشت در میان مناطق ثروتمند «هند» یکی از ثروتمندترین جاها شد، زیرا از تمام مناطق هند، امارات عربی و فارس تا سرزمین «مغول‌ها»^{۴۶} و حتی از روسیه و اروپا کالاهای بسیار زیاد و گران قیمتی بدانجا می‌آوردند و خود شخصاً تاجران آن نواحی که حتی از «ونیز» به آنجا آمده بودند را دیده‌ام. از اینروست که ساکنین هرمز بر این عقیده‌اند که دنیا بسان حلقه‌ای است و هرمز نگین آن است، بدین دلیل این گفته متداول است که گمرک هرمز کانال یا معبر نقره است که همیشه پر رونق می‌باشد. در آخرین سال از سه اقامتم در هرمز گفته‌های ماموران گمرک مرا در این مورد مطمئن ساخت که به عنوان مثال آنان می‌گفتند: گمرک ۱۵۰،۰۰۰ «پارداس»^{۴۷} برای پادشاه پرتغال سود داشته است. البته علاوه بر مبلغی که توسط مامورین و وزیران آنجا و ماموران گمرک دزدیده میشد.

اگر چه در این منطقه میوه‌ای به ثمر نمیرسید و آب و خواربار و مواد غذایی از خود نداشت ولی مملو بود از گوشت، نان، برنج، گوشت ماهی و میوه‌های خوب که تماماً از نقاط مختلف جهان بویژه فارس تامین می‌شد. میوه‌هایی نظیر گلابی، هلو، آلو، سیب، انگور، انجیر و به که از آنها مربا درست میشد و در تمام هند عرضه میشد.

همچنین چیزهای دیگری که از فارس در تمام نواحی هند عرضه میشد عبارت بودند از انجیر برای بیماران، شراب، آلو خشک و بادام برای بیماران و خوراکی‌های بسیار خوشمزه. همچنین در دو فصل تعداد زیادی خرزبه بسیار مرغوب به آنجا آورده میشد که روی پوست آن خطی‌هایی وجود داشت و ظاهری شبیه «آبرانتیس» داشتند. اولین نوبت که خرزبه به آنجا می‌آمد از پانزدهم مارس به بعد بود و تا اواخر آوریل ادامه داشت. و نوبت دیگر که از ژوئیه تا سپتامبر ادامه داشت. میوه دیگری نیز از فارس و نواحی عرب نشین به آنجا صادر می‌شد که «آنبه» نام داشت و میوه‌ای بسیار خوشمزه بود. البته اناری که از فارس به آنجا صادر می‌شد از نظر مرغوبیت دست

کاسپارداکروز کشیشی از فرقه دومینیکن بوده و به مدت سه سال در هرموز اقامت داشته است. ترجمه او از شاهنامه تورانشاهی بسیار مختصر است و در بخشی از آن راجع به تجارت هرموز و وضعیت مناطق شهری آن مطالب دست اولی آمده است که در دیگر منابع کمتر به چشم می خورد

کمی از انارهای «سویل» نداشت. و گلابی و سیب در دسامبر و ژانویه به آنجا صادر می شد که همگی این میوه ها در شرایطی به آنجا می رسیدند که بنازگی از درخت چیده شده و بسیار مرغوب بودند. چیزهای دیگری که از فارس تامین می شد عبارت بودند از: پسته، سبزی جات، پرتقال، لیمو و خوراکی های دیگر. درباره تجارت در آنجا زیاد صحبت نکردیم ولی این را متذکر شوم که ثروت های زیادی از تمام دنیا به آنجا سرازیر می شد و از آنجا به تمام دنیای رفت. بدین دلیل است که می گویند «دنیا بسان حلقه ای است و هر رمز نگین آن است» گرچه خود به تنهایی هیچ چیز نداشت بجز نمک. آب آنجا توسط سرزمین اصلی فارس و جزایر اطراف آن تامین می شد. بدین ترتیب در حالی که هیچ چیز از خود نداشت ولی ثروت های زیادی در آنجا جمع می شد و همه چیزها به فراوانی یافت می شد و تماماً از خارج از آنجاناتمین می شد.

پی نوشت ها:

- توران شاه بن قطب الدین تهمتن، پادشاه هرموز بین سال های ۷۴۷ تا ۷۷۹ ه. ق. است. او معاصر با شیخ ابوسحاق اینجو و امیر مبارزالدین و شاه شجاع مظفری بود و از آنها تبعیت داشته و خراجگذار ایشان بوده است. مهمترین حادثه دوران حکومت او شورش عموها (شادی و شنبه) و همچنین فتح بحرین است.
- ۲- Pedro Teixeira, The travels of Pedro Teixeira, trans-lated and annotated by William F. Sinclair, London, ۱۹۰۱, P. ۱
- ۳- Ibid, P. p. xvi-xvii
- ۴- Relacione ... d'el origen, descendencia y succession de los reyes de persia, y de Hamuz... Antwerp. ۱۶۷۰
- ۵- رک: یادداشت های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، ج ۹، صص ۴۰ تا ۶۵.
- ۶- Aubin, J. Les Princes d'ormuz, J.A. ۱۹۵۳. P. ۷۸
- ۷- رک: عباس اقبال، مطالعاتی در باب بحرین

- ۸- رک: یادداشت های قزوینی، پیشین
- ۹- رک: جهانگیر قائم مقامی، «مسئله هرموز در روابط ایران و پرتغال»، مجموعه مقالات خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۰- این بخش در روایت «تکشیرا» وجود ندارد.
- ۱۱- «تکشیرا» نام فرزند را سلیمان ضبط کرده است. (Teixeira, P. ۱۵۵)
- ۱۲- در متن «Calciate»، «قلهات» شهری واقع در شمال غربی منطقه راس الحد در شرقی ترین نقطه سواحل جنوبی خلیج فارس واقع شده است. این بندر در قرن شانزدهم میلادی به دلیل رفت و آمدهای کشتی های تجاری از اهمیت و رونق خاصی برخوردار گردید. «تکشیرا» آن را (Kalayat) ضبط کرده است.
- ۱۳- هر لیگ معادل ۴/۸ کیلومتر است.
- ۱۴- در متن «Magostam» ناحیه ای به طول سی فرسنگ از شرق به کوهستان بلوچستان و از شمال به ناحیه میناب و از مغرب و جنوب به خلیج فارس محدود می شود و مشتمل بر ده قریه است.
- ۱۵- در متن «Brammim» و در اصل این کلمه «براهیمی» است که بنا بر عادت لهجه های جنوب ایران به ویژه شاخه زبان های لارستانی که تا حدود میناب هم کاربرد دارد معمولاً «الف» را حذف و کلمات را با هجای بلند به شدت تغییر داده و مبدل به هجاهای کوتاه می کنند.
- این کلمه براساس همین خاصیت هم اکنون نیز به شکل «بریمی» Baraimi و «بریمو» Baraimn استعمال می گردد. که نام محلی در کنار خور «تیاب» بوده که هم اکنون اثری از آبادی آن به چشم نمی خورد. سدیدالسلطنه کبابی از «نخل ابراهیمی» نام برده که چهارصد بیست و شش ربع طومار مالیت از آن اخذ می شده است. (سدیدالسلطنه کبابی: بندرعباس و خلیج فارس، به کوشش احمد اقتداری، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۸، ص ۶۶) در دیگر منابع نامی از این منطقه دیده نشد و گویا هم اکنون فاقد آبادی است.

- ۱۶- در متن «Costeca» و در اصل کوهستک و «کوستک» است، نام منطقه ای در سه فرسخی میانه جنوب و مغرب میناب است. (میرزا حسن فسائی: فارس نامه ناصری، به کوشش دکتر رستگار، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۳۸۱) سدیدالسلطنه کبابی جمعیت آنجا را چهارصد نفر ذکر کرده و نام آن را «کوستک» ضبط کرده است. (بندرعباس و خلیج فارس، پیشین، ص ۳۸) «تکشیرا» آن را (Kostek) ضبط کرده است. (Teixeira, P. ۱۵۵).
- ۱۷- در متن "Deranquu"، «تکشیرا» «Deramku» (Teixeira, P. ۱۵۵) شبانکاره ای نیز در بخش ملوک هرموز آن را «در مکوه» ضبط کرده است.
- (شبانکاره ای: مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۱۴) معین الدین نطنزی نیز «درمکوه» ضبط کرده است. (معین الدین نطنزی: منتخب التواریخ معینی، تصحیح ژان اوین، کتابفروشی خیام، تهران، بی تا، ص ۱۰)
- ۱۸- این مطلب در روایت «تکشیرا» نیامده است. اما مناطقی در منطقه عمومی میناب و یا جرونات سابق وجود دارد که براساس نام افراد است که از آن جمله می توان از بازیاری، باغ جمال، باغ شیخ سیسی، بهمنی، خاتونی، کلامی، نصیره، رکن آباد، نام برد.
- ۱۹- «تکشیرا» از این سنت یادی نکرده و تطبیق جدول اسامی پادشاهان هرموز نیز چنین سنتی را تایید نمی کند.
- ۲۰- پانزدهمین پادشاه هرموز قدیم یعنی امیر بهاءالدین ایاز سیفین از غلامان دربار بود که به مدت ده سال امارت داشته است. شبانکاره ای او را غلام سیف الدین نصرت دانسته (شبانکاره ای، پیشین، ص ۲۱۶)؛ و صاف الحضرة او را غلام همسر برادر رکن الدین مسعود دانسته (وصاف الحضرة: تاریخ و صاف) (کتابخانه سینا، تهران، ۱۳۳۸، ص ۲۹۷)؛ معین الدین نطنزی او را غلام سیف الدین نصرت دانسته (معین الدین نطنزی، پیشین، ص ۱۳)؛ قاضی احمد غفاری او را غلام رکن الدین مسعود

توران شاه بن قطب‌الدین تهمتن، پادشاه هرموز بین سال‌های ۷۴۷ تا ۷۷۹ ه. ق. است. او معاصر با شیخ ابواسحاق اینجو و امیر مبارزالدین و شاه شجاع مظفری بود و از آن‌ها تبعیت داشته و خراجگذار ایشان بوده است

دانسته (قاضی احمد غفاری: تاریخ جهان آراء، کتابفروشی حافظ تهران، ۱۳۴۳، ص ۱۹۱).

۲۱. این واقعه پس از فوت میرشهاب‌الدین محمود (۶۲۸-۶۴۷ ه) روی داده است. تکشیرا نام فردی که جایگزین پادشاه شد را رئیس شهریار و سمت او را وزارت ذکر کرده است. (P. ۱۵۸ Teixeira, اما داکروز نام او را «goazil» ضبط کرده در حالی که او را به صراحت وزیر خوانده است. احتمالاً این نام تحریف شده واژه «قاضی» باشد. چون هیچ یک از منابع فارسی درباره این واقعه شرحی نداده‌اند ناگزیر به همین مقدار بسنده کردیم. اما می‌دانیم که خاندان رؤسا یکی از خاندان‌های بزرگ مهاجر از منطقه لارستان به هرموز بوده‌اند و بسیاری از ایشان مناصب بالای دیوانی را در هرموز برعهده داشته‌اند که آخرین ایشان رئیس معین‌الدین فالی فاتح معروف بحرین در عصر صفوی است.

۲۲. این حوادث در دوره پادشاهی امیر بهاء‌الدین ایاز سیفین بین سال‌های ۶۹۲ تا ۷۱۱ هجری روی داده است. تکشیرا از هجوم ترکان از سمت کرمان به هرموز در همین دوره بحث کرده است. (P. ۱۶۰ Teixeira, و مقصود حمله ترکان جغتای به هرموز است که وصاف شرح آن را ذکر کرده است (وصاف پیشین، ص ۳۷۰ و ۳۷۱) این حمله نهایتاً موجبات انتقال هرموز از خشکی به دریا را باعث گردید.

۲۳. در متن «Cabadim» ضبط شده است. اما احتمالاً اشتباه حروفچینی متن پرتغالی باعث اصلی عدم ضبط صحیح بوده که به جای «bahadim» اینچنین ثبت شده است. تکشیرا به صراحت نام پادشاه را «Amir Bahadin Ayaz» ذکر کرده است.

(Teixeira, P. ۱۶۰)

۲۴. در متن «Queixome» آمده است که همان «قشم» است. مهاجرت هرموزی‌ها به «قشم» را تکشیرا نیز آورده است. (Teixeira, P. ۱۶۲)

۲۵. در متن «Jarum» آمده است که همان «جرون» است. تکشیرا آن را «Gerun» ضبط کرده است، اما برخلاف داکروز او نام «جرون» را برگرفته از نام یک ماهیگیر فقیر ساکن آن می‌داند. (Teixeira, P. ۱۶۲)

۲۶. هیچ دلیل واضحی مبنی بر ذکر این کلمه در متن «داکروز» نمی‌توان یافت، چون اساساً کلمه «جرون» معنای جنگل و یا چیزی شبیه به آن را ندارد. قدیم‌ترین شکل آن به صورت «زرون» «گرون» و «جرون» ثبت شده است. تبدیل «ز» به «گ» و «ج» در زبان‌های جنوب غربی و از جمله «لارستانی» بچشم می‌خورد و امری عادی است. هم اکنون نیز روستایی در لار به نام «زرون» «Zaraon» وجود دارد. این کلمه مشتقی از ریشه پهلوی واژه‌ای است که به معنای عمومی «جای گرم» و یا «گرمسیر» بکار می‌رود. مناطق بسیاری در جنوب ایران از مشتقات همین اسم هنوز نیز کاربرد دارند که از آن جمله می‌توان از جهرم، گهره، جهره، گورون، کورون، گهردم نام برد.

۲۷. تکشیرا نیز همین توصیف از جزیره را روایت کرده است (Teixeira, P. ۱۶۴).

۲۸. تکشیرا به درستی نام این درخت را «کنار» (Conar) ضبط کرده است. (P. ۱۶۶ Teixeira, مترجم انگلیسی نتوانسته برای آن معنایی بیابد. این نام محلی درخت سدر می‌باشد که کلیه گویش‌های زبان لارستانی این درخت را به همین نام یعنی «کنار» می‌شناسند.

۲۹. این بخش در متن تکشیرا نیامده و احتمالاً داکروز آن را براساس شنیده‌های خود ثبت کرده است.

۳۰. تکشیرا از خریداری جزیره «جرون» از نعیم پادشاه کیش به وساطت شیخ اسماعیل دانیالی صحبت کرده است که براساس منابع دیگر این امر تایید می‌گردد (Teixeira, P. ۱۶۲).

برای اطلاع بیشتر رک: محمد باقر وثوقی، خنج گذرگاه باستانی لارستان، انتشارات خرم، قم، ۱۳۷۵.

۳۱. تکشیرا این قرارداد را در دوره سلطنت امیر ایازالدین گردانشاه ذکر کرده است (P. ۱۶۹ Teixeira,).

۳۲. تکشیرا این حوادث را در دوره سلطنت ایازالدین گردانشاه ذکر کرده است (P. ۱۶۹ Teixeira,).

۳۳. تکشیرا نام پادشاه «شیراز» را ملک عزالدین Ayzadin Malek ضبط کرده است.

۳۴. در متن «tradda» که همان طراده به

تشدید راء می‌باشد و نوعی قایق و کرجی است.

۳۵. تکشیرا این حوادث را مختصر و بدون ذکر جزئیات آورده است (Teixeira, P. ۱۶۹).

۳۶. تکشیرا تاریخ این رویداد را سال ۱۳۱۵ میلادی برابر با سال ۷۱۴ ه. ق. ذکر کرده است (Teixeira, P. ۱۷۰).

۳۷. تکشیرا این رویداد را به صورت مفصل‌تری ذکر کرده است (Teixeira, P. P. ۱۶۹۱۷۱).

پادشاه شیراز، عزالدین عبدالعزیز برادر شیخ جمال‌الدین طیبی بود که به تصریح شیراز نامه در این ایام حاکم بلانماز فارس برآ و بحراً بوده است. (این زرکوب شیرازی: شیرازنامه، تصحیح دکتر جوادی، بنیاد فرهنگ، تهران، ص ۹۹).

۳۸. در متن «Noutques» ضبط شده است.

تکشیرا در دو مورد آن را به همان املا ضبط کرده است (Teixeira, P. P. ۲۱. ۱۶۲) صحیح آن «نخل تقی» است.

۳۹. تکشیرا این رویداد را در سال ۱۳۱۸ میلادی برابر با ۷۱۷ هجری دانسته است (P. ۱۷۱ Teixeira,).

۴۰. در متن «Barem» ضبط شده است.

۴۱. داکروز در روایت این بخش تسلسل زمانی را رعایت نکرده و حوادثی مربوط به چند سال متفاوت را یک جا ذکر کرده است.

۴۲. در متن «pachaturunxa»، تکشیرا این اسم را «Turonxa» ضبط کرده است (P. ۱۸۶ Teixeira,).

۴۳. تکشیرا سال به سلطنت رسیدن توران شاه را ۱۳۴۷ میلادی برابر با ۷۴۷ هجری دانسته است (Teixeira, P. ۱۸۶).

۴۴. در متن «Lassa» که تکشیرا آن را «Lacah» ضبط کرده است (Ibid, P. ۱۷۴).

۴۵. در متن «Catiffa»، تکشیرا آن را «katifa» ضبط کرده است. (Ibid, P. ۱۷۴)

۴۶. در متن «Mogores».

۴۷. در متن «Paradaos».